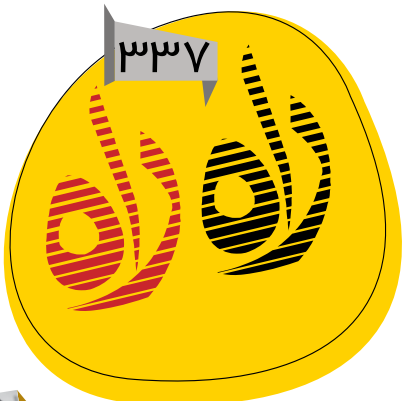


نویل جنگ مالِ تو



نامه‌ای به پسر
اولا سلام.

ثانی این نامه را محمد فقط بخوانند.
پسر منم! دایم زمان تو نامه باشد یا نه اما برایت می‌نویسم. می‌نویسم تا با دیدن یک کلیپ که می‌گوید «مردم ایران یادتان می‌آید کره نداشتید بخورید». تاریخ را برایت تحریف نکنند. پسر من! اولاً که آن کره نیست و کره است. ثانیاً بدان و آگاه باش که ما نه تنها کره داشتیم بخوریم که حتی زیرآبی هم بلد بودیم. البته مبادا تو زیرآبی رفتن را یاد بگیری! منظورم گازهای‌مان بود.

پسر من، دست خوارت را ول کن. این گاز را نمی‌گویم؛ چرا همه چیز برای تو بدآموزی دارد؟ اگر گذاشتی مثل آدم بهت بگویم که مهندس‌ان ایرانی توانستند خط لوله گاز را از زیر خلیج فارس عبور دهند. این کم‌الکی نیست. خصوصاً که طولانی‌ترین نوع از مدل خودش در خاورمیانه است. شاید بگویی این به چه درد من می‌خورد؟ پسر من! مصرف انرژی کمتر و باقی ماندن آن اگر به درد تو نخورد به درد من می‌خورد که نفس‌های آخر را دارم می‌کشم؟! نه پسر من! فقط مثال زدم؛ هنوز خبری از آرث نیست. هر وقت یک مشت چوب به تو دادم، آن موقع زمانش است. مزیت دیگر این خط لوله‌ها این است که هزینه‌شان نسبت به سایر روش‌ها کمتر است. کاش می‌توانستیم هزینه خروجی تو را هم کمتر کنیم ولی حیف که امکانپذیر نیست. پسر من! اولین نامه من به تو است اما آخرین آن نیست؛ چون مادرت هنوز نیامده و سر خودم را باید یک جور گرم کنم.

از شهر دبی پریده‌ای تا فاشر ای شیخ؛ ز کلام شده و واشر
سودان شده جنگ و پولش از کیسه توست
الآنش آن رسد به روح آخر
جواد قره‌محمدی

توصیه‌های ایمنی
فرشته پنهانی

ای رفته از فراغ تو تاب و توان من
ای داغ بوسه بر لب تو بر دهان من
افتادهم من از غم هجرات از نفس
سوزانده داغ هجر تو تا استخوان من
مهمان شو گاه بر سر خوانم که بی‌رخت
پایین نمی‌رود ز گلو لقمه نان من
دانه بلند و نیمه؛ به هر شکل قانعیم
برگرد بی تو مثل کویر است خوان من
ماهی و مرغ و گوشت که دیگر توهم است!
بالا نرو تو به ز خیال و گمان من
گرد سبوس‌های تو وقت نداشتند
چون سرمه گشته روشنی دیدگان من
رفتی خوراک خوان ز ما به‌تران شدی
یک لقمه هم بیا و بشو نوش جان من
مسئول وقت توصیه کرده گران نشو!
پس گاز کش ندو! که بُردی امان من
یک ذره هم به توصیه‌ها گوش کن عزیز!
روبانده مو ز این همه گفتن زبان من
یک شب به خواب سفره من لاقل بیا
دانه بلند خوشمزه، اما گران من!



گمشده
در پی پرواز قیمت مرغ در بازار، وزیر صمت نیز پُر.
نامبرده پس از سوازی مینی بر چرای افزایش دلار
قیمت مرغ از محل گریخته و تاکنون بازنگشته.
برخی معتقدند ایشان برای مذاکره با مرغ‌ها جهت برگشتن به سفره مردم راهی مرغداری‌ها شده است.
از مرغداران و سایر جست‌وجوگران عزیز تقاضا می‌شود هرچه سریع‌تر او را بیابند و یک ران مرغ به عنوان مزدگانی دریافت کنند.
وزارت صمت



ما آزادی می‌خواهیم
زینب علی‌برادی

سوال: سلام. من دختری ۲۸ ساله و مجردم.
من با حجاب مخالفم و استایلیم نیم‌تنه با شلوارهای زاپ‌داره. صبح‌ها که از خواب بلند می‌شم، موقع مسواک زدن جلوی آینه همش با خودم می‌گم که چرا باید توی مملکتی زندگی کنم که توش آزادی نداریم. بعد مامانم میگه و! این بچه آل‌زده شده. داره با خودش حرف می‌زنه.
یه برادر دارم که همش نگرانم، مراقبمه میگه خودم می‌رسونمت. یه دفعه تا یک شب سرکار بودم، گیر داده بود که بیاد دنبال خودم منو برسونه خونه.
بابا من می‌خوام آزاد باشم، یعنی چی؟ بگید باید با این بدبختیام چی کار کنم؟
پاسخ مشاور: سلام عزیزم.
می‌دونم سخته. اذیت میشی با شلوار پاره و نیم‌تنه بری بیرون و نمی‌تونی آزاد باشی. برای خوب شدن روحیه‌ات اصلاً اهمیتی به قانون کشور نده و هرطور دوست داری برو بیرون. اصلاً اگر خواستی چکمه باغبونی هم بپوشی، بپوش. مهم اینه که تو حال خوبی داشته باشی.
تا هر ساعتی که کارت طول کشید، خودت برگرد. تو باید استقلال داشته باشی. برای قضیه گیردادن‌های بی‌خودی برادرت هم تو فقط کار خودتو بکن، بهش اهمیت نده.
اگر هم موقع برگشت، یکی پیدا شد و خفتت کرد و طلا و گوشت رو برد، حتماً بعدش همه‌جا شروع کن جار زدن و بگو خانم‌ها تو این کشور امنیت ندارن، ساعت دو شب هم نمی‌تونن توی خیابون باشن. ببین درسته که پلیس‌ها بد هستن و به نوع پوشش خانم‌هایی مثل تو، توی خیابون گیر می‌دن ولی چاره‌ای نیست. باید بری بهشون اطلاع بدی که دزدی شده ازت و اینطوری با قانون می‌تونی حق رو ازش بگیری. اونم بیفته گوشه زندان آب‌خنک بخوره که آدم بشه.
اگر بازم نیاز به گفت‌وگو داشتی، من کنارت هستم.
موفق باشی دوست عزیز!

یار مهربان
محمدعلی کمالی مقدم

«من یار مهربانم دانا و خوش‌بیانم»
اما ز قهر مردم بند آمده زبانم
ارزان و مفت بودم در سال‌های پیشین
اما به لطف برخی اکنون کمی گرانم
هر کس که عاشقم هست جیبش ز پول خالیست
غم‌گینم از فراق یاران مهربانم
من را نخر تو ای دوست بهر تراز یخچال
یخچال‌تان بسوزد از ناله و فغانم
من را رها نکن تا از رنگ و رو بی‌فتم
من مایلیم که توی دست تو باز مانم
وقتی به جای من هست گوشی به دست ای دوست
احساس می‌کنم که بدبخت این جهانم
من را بخوان و قدری بر دانشت بی‌غزای
گاهی پر از حقایق، گاهی پر از رمانم
گر حال خوانشم نیست ای یاور قدیمی
سالی یکی دو دفعه قدری بده تکانم
از من نباش غافل حداقل به فوتی
از گرد و خاک رویم قدری بده امانم
یا هر کجا که دیدی یک یار عاشقم را
من را بده به او یا او را بده نشانم
از جانبم بگو به هر کس که خوانده من را
من عاشق توام ای یار کتاب‌خوانم
خیر سر خود جنگ روانی کرده
یک کار خفن و انچنانی کرده
آتش نرسد به دامن ابراهیم
نمرود فقط لگدپرانی کرده
طاهره ابراهیم‌نژاد

کتاب امنی جهت پست و استوری موجود است.	به مدت محدود ارزان تر سفر کنید ۲۰۷۵ درصد تخفیف سفر به مناسبت گودبای پارتی با قیمت قبلی بنزین	فروشی مقداری صابون جهت شست‌وشوی صورت به ویژه چهره معتقدین به اختلاف بین ترامپ و نتانیاهو
انواع بنزین با انواع قیمت موجود است. پمپ بنزین نرخ‌گذار	به تعدادی برشکار جهت بریدن تیتیر «تسهیلگر صلح» از صفحه اول روزنامه نیازمندیم.	به تعدادی کتاب برای بزرگداشت روز کتاب و کتابخوانی نیازمندیم.

مردی که صلح را با صدای انفجار معنا کرد
سوده پاکری

در روزگاری نه‌چندان دور، مردی با موهایی به رنگ طلای ۵/۲ عیار که بیشتر شبیه کلاه‌گیس یک مجری تلویزیونی در توفان می‌نمود، در رویای شبانه‌اش جایزه صلح نویل در دست به دنبال گرفتن جایزه مرد شایسته سال بود. او بر صندلی‌ای نشست که روزی «لینکلن» بر آن تکیه زده بود. او می‌گفت «من صلح را برقرار کردم.» و از آن جایی که به طبیعت سبز علاقه داشت وسط کشورها پایگاه نظامی سبز می‌کرد.
او مردی است که اگر از حمله‌ای مطلع باشد، آن حمله دیگر حمله نیست؛ بلکه «طاعی از جنس برقراری صلح» است.
مثل کسی که صدای شکستن شیشه را شنیده اما چون خودش فقط اطلاع داشته، نه چکش دستش بوده و نه شیشه مال خودش بوده، پس با خیال راحت می‌گوید: «من فقط ناظر بودم، نه شیشه‌شکن.»
و اگر صلحی برقرار کند، آن صلح دیگر صلح نیست؛ بلکه «تش‌بیس مشروط با حق و توی یک‌طرفه» است.
در دوران او کبوترهای صلح با جلیقه ضدگلوله پرواز می‌کنند و شاخه‌های زیتون با GPS به مقصد می‌رسند.
او معتقد است که اگر صدای انفجار را با موسیقی ملی ترکیب کنیم، شاید مردم کمتر ناراحت شوند. وقتی خبرنگاری پرسید: «آیا شما از حمله اسرائیل به ایران حمایت کردید؟» او لبخند زد، مثل کسی که از جواب مطمئن نیست اما از تأثیر لبخندش مطمئن است.
و گفت: «من فقط مطلع بودم. مثل وقتی که می‌دانی کیک در فر است اما در را باز نمی‌کنی.» در ذهن او صلح مثل یک برند تجاری است؛ قابل صادرات، قابل تحریم و گاهی قابل انفجار.
او صلح را دوست دارد به‌شرطی که با پرچم خودش باشد و ترجیحاً با امضای طلایی روی جلد.
او می‌گوید «اگر من رئیس‌جمهور بودم، این اتفاق نمی‌افتاد.» و جهان با نگاهی پر از خاطره، به روزهایی فکر می‌کند که اتفاق‌ها با او نه‌تنها می‌افتادند بلکه با مراسم افتتاحیه همراه بودند.
در آن روزها، هر حمله‌ای با یک کنفرانس خبری آغاز می‌شد و هر تحریمی با یک لبخند و یک جمله قصار: «این برای صلح است.»
در دوران او واژه‌ها لباس‌های تازه‌ای می‌پوشند. تحریم شد «فشار هوشمند»، حمله شد «پیشگیری فعال» و صلح شد «بازتعریف منافع مشترک با ابزارهای قاطع».
او مردی است که اگر درختی را قطع کند، می‌گوید «برای اینکه سایه‌اش را بهتر ببینیم.» اگر پلی را منفجر کند، می‌گوید «برای اینکه راه‌های جدیدی بسازیم.» و اگر کشوری را تحریم کند، می‌گوید «برای اینکه مردمش طعم آزادی را بچشند»
در نهایت او همان کسی است که با اعتمادبه‌نفس یک مجری شوی خانوادگی می‌گوید:
- من بهترین روابط را با رهبران دنیا داشتم. (در حالی که نمی‌شان در لیست تحریم‌اند و نیم دیگر ترجیح دادند با یخچال‌شان حرف بزنند تا با او).
- من صلح را به خاورمیانه آوردم. (در حالی که خاورمیانه هنوز دارد با آب قند و تنفس مصنوعی از شوک «معامله قرن» به زندگی برمی‌گردد).
- من از جنگ بیزارم. (در حالی که بودجه نظامی کشورش چنان جهشی کرد که حتی تانک‌ها هم از خوشحالی کف زدند).
و حالا در میان گردوغبار خبرها او دوباره ظاهر شده. با همان لبخند زکوند، همان موهای مقاوم در برابر باد و همان واژه‌هایی که بیشتر به طلسم شب‌نشنینی شبیه‌اند تا اطلاع‌رسانی. می‌گوید: «من فقط مطلع بودم.»
و جهان که دیگر به این واژه‌ها مثل صدای زنگ در همسایه واکنش نشان می‌دهد، فقط آهی می‌کشد، به آسمان نگاه می‌کند و دنبال چتر می‌گردد چون توفان بعدی احتمالاً هم با لبخند می‌آید، هم با مو، هم با واژه.

ضمیمه طنز راه‌راه کاری از
دبیر سرویس نثر: فاطمه بوجار
دبیر سرویس شعر: فریا رئیسی
دبیر سرویس کارتون: نمین سلیمانی نژاد
صفحه‌آرا: فاطمه احمدی

راه‌های ارتباطی
مجموعه رسانه‌های باشگاه طنز و کاریکاتور انقلاب اسلامی
https://zil.in/bashgahtanz